

اسطوره و نماد در ادبیات و هنر

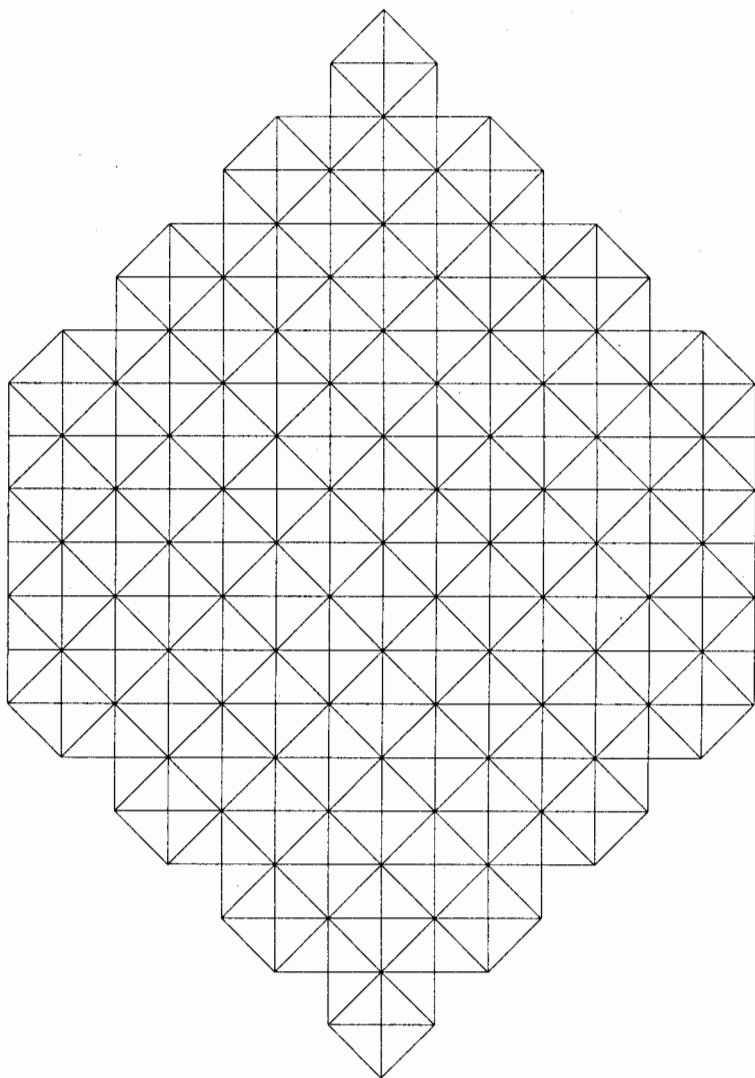
گفت‌وگو با جلال ستاری

ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق، فروغ اولاد



استاد و استاد

اسطوره و نماد در ادبیات و هنر

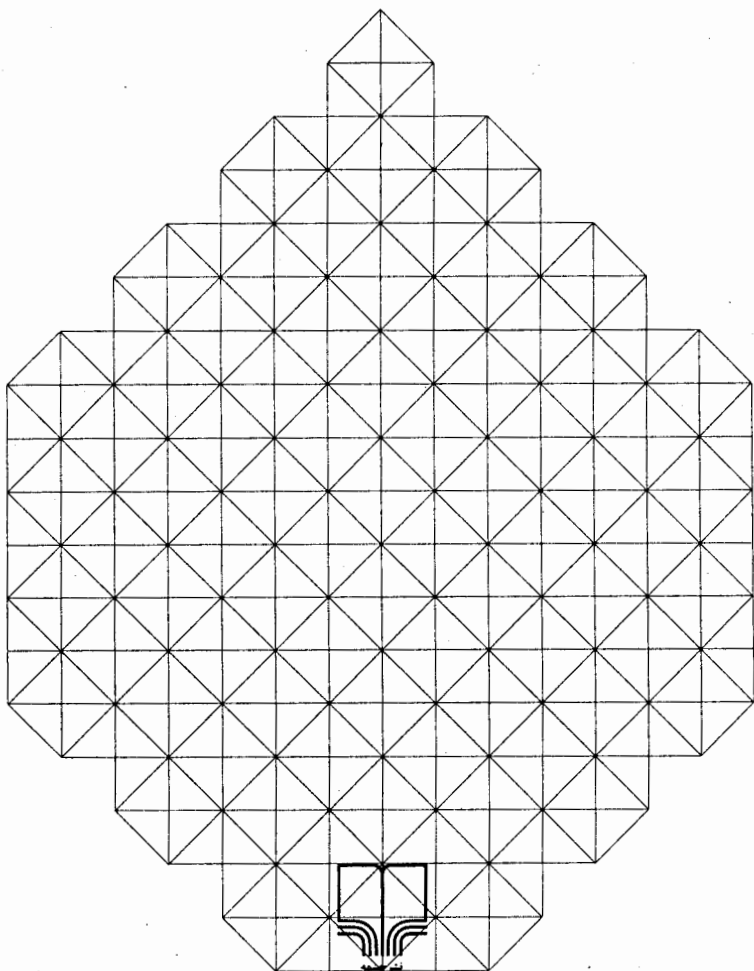


سرشناسه: ستاری، جلال، ۱۳۱۰، مصاحبه‌شونده
عنوان و نام پدیدآور: اسطوره و نماد در ادبیات و هنر: گفت‌وگو با جلال ستاری /
ابوالقاسم اسماعیل‌پور مطلق، فروغ اولاد
مشخصات نشر: تهران، نشر چشمه، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری: ۲۸۱ ص
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۹-۹۲۶-۰
یادداشت: نمایه
عنوان دیگر: گفت‌وگو با جلال ستاری
موضوع: ستاری، جلال، ۱۳۱۰ -- مصاحبه‌ها
موضوع: اسطوره‌شناسی
Mythology: موضوع
موضوع: اسطوره در ادبیات
Myth in literature: موضوع
موضوع: اسطوره در هنر
Myth in art: موضوع
موضوع: نویسندگان ایرانی -- قرن ۱۴ -- مصاحبه‌ها
Authors, Iranian -- 20th century -- Interviews: موضوع
موضوع: شاعران ایرانی -- قرن ۱۴ -- مصاحبه‌ها
Poets, Persian -- 20th century -- Interviews: موضوع
شناسه‌ی افزوده: اسماعیل‌پور، ابوالقاسم، ۱۳۲۲، مصاحبه‌گر
Esmailpour, Abolghasem: شناسه‌ی افزوده
شناسه‌ی افزوده: اولاد، فروغ، مصاحبه‌گر
رده‌بندی کنگره: ۷۱۳۹۶ ی ۲۳ ت / ۹۵ PIRA
رده‌بندی دیویی: ۸۱۳ / ۶۲
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۰۹۳۱۹۹

اسطوره و نماد در ادبیات و هنر

گفت‌وگو با جلال ستاری

ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق، فروغ اولاد





cheshmehpublication



cheshmehpublication

www.cheshmeh.ir

ردمبندی نشر چشمه: تاریخ و اسطوره

اسطوره و نماد در ادبیات و هنر

گفتگو با جلال ستاری

ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق - فروغ اولاد

مدیر هنری: مجید عباسی

لیتوگرافی: باختر

چاپ: دلاهور

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۷، تهران

ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چشمه است.

هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۹-۹۲۶-۰

دفتر مرکزی و فروش نشر چشمه:

تهران، کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲.

تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کریم‌خان:

تهران، خیابان کریم‌خان زند، نبش میرزای شیرازی، شماره‌ی ۱۰۷.

تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کورش:

تهران، بزرگراه ستاری شمال، نبش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کورش، طبقه‌ی پنجم، واحد ۴.

تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۸

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی آرن:

تهران، شهرک قدس (غرب)، بلوار فرحزادی، نرسیده به بزرگراه نیایش، خیابان حافظی، نبش خیابان فخرمقدم.

مجتمع تجاری آرن، طبقه‌ی ۲.

تلفن: ۷۵۹۳۵۴۵۵

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی بابل:

بابل، خیابان شریعتی، روبه‌روی شیرینی‌سرای بابل.

تلفن: ۰۱۱۱)۳۳۴۷۶۵۷۱(

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی پریس:

تهران، پاسداران، نبش گلستان یکم، مجتمع پریس، طبقه‌ی ۲.

تلفن: ۹۱۰۰۱۲۵۸

پیش‌گفتار

آشکار است که اسطوره به طور ذاتی وجهی نمادین و رمزی دارد. بیان اسطوره‌ها صریح و واقع‌گرایانه نیست، چون ملهم از رؤیاها، ناخودآگاه جمعی و کهن‌نمونه‌هاست. اما نمادین بودن اسطوره مانع از آن نیست که از واقعیت سرچشمه نگیرد. هر اسطوره، مانند رؤیا، ریشه در واقعیت و عینیت دارد. رؤیاهای ما بازتابی از واقعیت‌ها و عینیات روزانه‌اند، ولی پرداختی فراواقع‌گرایانه دارند. اسطوره‌ها به زبان رمز و نماد بهتر درک می‌شوند چون اسطوره‌باوران به آسانی رمز اسطوره را درمی‌یابند.

انسان، در روزگاران نخستین، در پی کشف رازهای طبیعت و حل پیچیدگی کائنات بوده است. پس با اسطوره‌پردازی‌های خود به گونه‌ای نمادین و تمثیلی اسرار هستی را کشف می‌کرده است. اسطوره‌پردازی به‌راستی گونه‌ای هستی‌شناسی تمثیلی فاقد توجیه فلسفی بوده است. هر اسطوره‌پرداز، که در شمار بینش‌وران و برجستگان معنوی قوم خود بوده، کاوشگر هستی بود. تنها ابزار کار تحلیل او با هستی‌شناسان امروز تفاوت داشت. بینش نمادین او به آفریدن و پروردن اسطوره‌های ناب منجر می‌شد که به شیوه‌ای هنر مندانه در آیین‌ها و مناسک تثبیت می‌شد. آیین‌ها هم مانند اسطوره‌ها رفتار و سویه‌های نمادین دارند.

امروزه در جامعه‌ی ادبی و هنری ایران، نویسندگان، شاعران و هنرمندان بیشتر از گذشته به اسطوره و اسطوره‌شناسی و به‌ویژه به اسطوره‌های ایرانی اهمیت می‌دهند. بی‌تردید، در میان اسطوره‌شناسان و اسطوره‌پژوهان معاصر ایرانی، بیش از همه استاد

جلال ستاری به تحلیل اسطوره و اسطوره‌شناسی و تأثیر آن در ادبیات و هنر پرداخته است؛ چون بیشتر پژوهشگرانی که در پهنه‌ی اسطوره‌شناسی کار کرده‌اند به اساطیر باستانی ایران پرداخته‌اند و نقد اسطوره‌شناختی هنر منحصر به ترجمه بوده است.

رویکرد ما در این گفت‌وگوهای طولانی، که با استاد جلال ستاری در طول یک فصل زمستانی و شب‌های درازش داشته‌ایم، همین سویه‌های نمادین اسطوره و تأثیر آن در ادبیات و هنر بوده است. البته استاد، با اشرافی که به هنرهای نمایشی، فیلم، داستان و دیگر گونه‌های ادبی و هنری داشته‌اند، درباره‌ی آن‌ها به سادگی و زیبایی سخن رانده‌اند که هر یک در جای خود ارزشمند است. هر چند به فراخور موضوع بحث‌های جانبی شنیدنی نیز داشته‌اند.

همه‌ی گفت‌وگوها ضبط شده و از روی فایل مکتوب شده است. نخست همه‌ی متن را خوانده و ویراسته‌ایم. آن‌گاه برای ویراست نهایی، متن را به استاد و همسر گران‌قدرش، سرکار خانم لاله تقیان، سپردیم تا این که کل متن گفت‌وگوها از نظر استاد گذشت و سرانجام کتاب برای چاپ آماده شد.

در این جا بایسته است نخست از ناشر فرهیخته، آقای حسن کیانیان که همواره مشوق ما در انتشار مجموعه‌ی «اسطوره و آیین» بوده‌اند، سپاس‌گزاری کنیم. از دانشجویمان کارگاه اسطوره‌شناسی انجمن نقد ادبی، بانوان نسترن هاشمی، زهره عارفی، ناهید تهرانی ثابت و زهره امین که در نگاشتن فایل‌های صوتی هریک سهمی شایسته داشته‌اند، سپاس‌گزاریم.

ابوالقاسم اسماعیل‌پور مطلق

فروغ اولاد

اسطوره و نماد در ادبیات و هنر

اسماعیل پور: پیوند اسطوره و نماد اهمیت بسیاری دارد. ولی مسئله این است که اکثر کسانی که در ایران در حوزه‌ی اسطوره کار کرده‌اند، بیشتر به اساطیر باستانی ایران یا اساطیر باستانی دیگر کشورها پرداخته‌اند. اما، این که اسطوره چه قدر می‌تواند با زندگی امروز یا هنر و ادبیات ما عجین باشد، این که اسطوره به اصطلاح چه قدر می‌تواند در زندگی امروز ما مؤثر باشد و چه قدر می‌تواند در ادبیات، سینما و هنر ما تأثیرگذار باشد، بی‌اغراق شما اولین کسی بودید که اسطوره را با چنین چشم‌اندازی در جامعه‌ی امروز مطرح کردید. کسانی چون استاد ابراهیم پورداود، مهرداد بهار و دیگران که در زمینه‌ی اسطوره‌های ایرانی متون اوستایی و پهلوی کار کردند، همه به اسطوره‌های باستانی ایران پرداختند. این که مثلاً آناهیتا که بود و بیشتر که بود، میترا که بود، یا عناصر اسطوره‌ای دیگر را در فرهنگ باستانی ایران مطرح کردند. واقعیت این است که از همان دهه‌ی نخست تا دهه‌های سی و چهل قرن چهارده شمسی، ما دیگر به اندازه‌ی کافی از اسطوره‌های باستانی مان مطلع شده بودیم. مثلاً پورداود تمام یشت‌ها و تمامی اوستا (البته به جز وندیداد)، از جمله گائاهارا معرفی و ترجمه کرد. بعد هم فکر می‌کنم در حدود سال ۱۳۳۰ بود که ترجمه‌ی کتاب مهم و دو جلدی اساطیر یونان و رُم به قلم احمد بهمنش منتشر شد. دیگر تا دهه‌ی پنجاه، سال پنجاه و یک شمسی بود که اساطیر ایران مرحوم مهرداد بهار اول بار در بنیاد فرهنگ ایران چاپ شد. می‌توان گفت این اثر نخستین کتاب اساطیر ایرانی

است که به قلم یک ایرانی تألیف شده است. سپس استاد احمد تفضلی و خانم ژاله آموزگار کتاب شناخت اساطیر ایران اثر جان هینلز را ترجمه کردند و خودشان هم به تألیف اسطوره‌ی زندگی زرتشت دست زدند. بعد خانم دکتر آموزگار کتاب کم حجم ولی باارزش تاریخ اساطیری ایران را نوشت. خلاصه همه‌ی این افراد به اساطیر باستانی ایران پرداختند، چون تخصص آن‌ها فرهنگ و زبان‌های باستانی بود و هیچ دیدگاه انسان‌شناختی و مردم‌شناختی در رابطه با اسطوره نداشتند. در واقع، آن‌ها از اسطوره‌شناسی به عنوان یک علم مستقل شناخت عمیقی نداشتند، و فقط آشنایی داشتند. در مورد مهرداد بهار می‌توان گفت که دانش عمیق‌تری از دیدگاه‌های اسطوره‌شناسی داشت و گاه دیدگاه شخصی خودش را هم مطرح می‌کرد. هر چند شاید توجه به اسطوره‌شناسی به مثابه‌ی علمی مستقل موضوعی مربوط به آن‌ها نبوده، چون در حیطه‌ی رشته‌شان نبوده است. شما تقریباً از سی سال پیش که کتاب چشم‌اندازهای اسطوره را منتشر کردید، دیدگاه تازه‌ای را در مباحث اسطوره‌شناسی مطرح نموده‌اید.

حالا من می‌خواهم بیشتر بر این موضوع تأکید داشته باشم که شما در مورد اسطوره، از بین این همه دیدگاه‌هایی که هست، مثلاً دیدگاه الیاده، دیدگاه کاسیرر، دیدگاه یونگ و دیدگاه‌های دیگر، بیشتر به کدام مکتب و دیدگاه گرایش دارید. به نظر شما بین اسطوره و نماد، چه رابطه‌ای برقرار است و به اصطلاح نماد چه قدر می‌تواند در اسطوره‌های یک قوم تأثیرگذار باشد. می‌خواهم دیدگاه کلی اسطوره‌شناسی مورد قبول شما مطرح بشود. حالا ما بعداً در مباحث دیگرمان، وارد ادبیات و هنر هم می‌شویم.

ستاری: بسیار خوب. چون مطالب مورد بحث متعدد است، کم‌کم و یکی یکی، تا آن‌جا که می‌توانم به برخی از آن‌ها پاسخ می‌دهم. بله، در ایران اسطوره را در وهله‌ی اول با مقولات ایران باستان خلط کردند. یعنی در واقع، یک نوع بحث ادبی در اسطوره شد. خود اسطوره که اساسش چیست، چرا پدید آمد، و چگونه ممکن است اثرگذار باشد، این‌ها تقریباً مطرح نشد. آن‌چه عنوان شد، بیشتر منظوم قدما هستند، همان‌طور که فرمودید، این است گویی فقط ادبیات ایران باستان، اسطوره دارد و از

ایران باستان که بگذرید، دیگر اسطوره اصلاً وجود ندارد. حال آن که دید امروزین، و دید این بنده‌ی حقیر این است که اسطوره در زندگی همه‌ی ما هست. نه فقط دوره‌ای از تاریخ ماست، آن‌چه که فرهنگ ما نیز هست. در شاهنامه‌ی فردوسی اسطوره هست و جایگاه مهمی دارد و نیز در ادبیات اوستایی، ادبیات پهلوی و ادبیات زرتشتی اسطوره هست. بعد از اسلام هم همین طور، اسطوره وجود دارد. ما غرق در اسطوره هستیم، چنان که می‌گویم در حال حاضر هم هستیم. مگر آیین شهادتی که برایش هر سال مراسم می‌گیرند، و این همه مورد اقبال مردم است و انتظاری که این همه به آن توجه دارند از اسطوره‌های زنده‌ی ما نیست؟ در حالی که جزو اسطوره‌های زنده‌ی امروز است. چگونه می‌شود در باب اسطوره اندیشید و اصلاً به این دو مسئله‌ی به این بزرگی بی‌اعتنا بود. دارم نگاه علمی و نقادانه به این مطلب می‌کنم. این را ما یا نمی‌بینیم یا نمی‌خواهیم ببینیم. اما آن چیزی که پیش چشم ماست، این است که ایزدان آن روزگار یا امشاسپندان که جنبه‌ی اساطیری دارند، جاودانه‌اند. نه این طور نیست. اول باید دید را عوض کرد. یا باید اسطوره را به عنوان پدیده‌ای زنده دید و به نقد آن پرداخت. اگر زنده هست، پس امروز هم هست؛ یا باید اسطوره را پدیده‌ای به عنوان موزه دید که فقط در یک جا وجود دارد و نفس می‌کشد. من یک جمله دارم: «اسطوره در بطن زندگی ما هست.» نه فقط در ادبیات، بلکه در زندگی ما اسطوره وجود دارد. این ربطی به ادبیات ندارد. تئاتر اسطوره دارد، رمان بدون شک، بهتر از همه می‌تواند گستره‌ی نمود اسطوره باشد. ولی در جاهای دیگر هم اسطوره هست. این حرف‌ها در موسیقی هم هست. بنابراین، دید باید از بُن کُن فیکون شود. اگر بحث اسطوره مطرح است، نباید آن را فقط به یک دوره‌ی خاص منحصر کنیم، آن هم فقط در ادبیات یا در ادیان. باید ببینیم امروز روز که ما زندگی می‌کنیم، همین امروز روز، همین سالی که در آن هستیم، در قرن بیست و یکم، اسطوره واقعاً معنا دارد یا نه؟ همه‌ی ما یک پا در اسطوره داریم، نه فقط ایرانی‌ها.

ستاری: همه جای دنیا یک پای شان روی اسطوره است. در فرانسه فی المثل، تا آن جایی که بنده خبر دارم، آدمی که اسطوره گون شده ناپلئون است. این همه کتاب تراز اول که درباره ی ناپلئون هست و جنبه های اسطوره ای ناپلئون را کشف کرده اند، چه می گویند؟ می گویند ناپلئون صورت امروزی آپولون است. می گویند ناپلئون کسی است که آمده و کاری کرده کارستان. بنابراین، اگر امروز روز، فرانسوی ها این آقا را دوست دارند، نه فقط به خاطر این است که جنگ کرده و پیروز شده، بلکه این که او چه کرده، برای مردم چیز عجیبی است.

اسماعیل پور: این جا، من همان دیدگاه را می خواهم مطرح کنم، دیدگاهی که شما را به این سمت سوق داده که اسطوره ی زنده اهمیت بیشتری دارد یا تأثیر آن در زندگی ما چگونه است. بین آن مکاتب و رویکردهای اسطوره شناسی، کدام شان را بیشتر می پسندید؟ دیدگاه یونگ را بیشتر می پسندید یا دیدگاه آن جامعه شناس فرانسوی، امیل دورکیم، که می گفت «اسطوره دیدگاهی جامعه شناختی است و لایه های زیرین جامعه را طرح می افکند.» شما کدام دیدگاه را بیشتر می پسندید، یا ترجیح می دهید؟ یا دیدگاه پدیدارشناسی میرچا الیاده را که کتاب معروفش، چشم اندازهای اسطوره، را اولین بار خودتان ترجمه و معرفی کردید، دیدگاهی که اسطوره را دارای جنبه ی دینی و اعتقادی راست و حقیقی می داند و باورهای اسطوره ای را با باورهای دینی دارای ماهیتی یکسان می شمارد. شما خودتان شخصاً بیشتر به کدام یک از این ها گرایش دارید؟

ستاری: اولاً خیلی گستاخی است که بنده عرض کنم، به هیچ کدام شان. یعنی هیچ کدام از آن ها برای من کسی که حرف آخر را بزند نیست. خیلی چیزها از آن ها یاد گرفتم. یعنی اگر این حرف ها نبود، خیلی از چیزها را بلد نبودیم. با آن ها هماهنگ هستم، ولی با آن ها هم آوا نیستم. به نظر من اسطوره، ساختاری است که جلو اندیشیدن را می گیرد.

اسماعیل پور: به عبارتی یعنی اسطوره خطرناک است!

ستاری: این را که بارها گفته‌ام اسطوره خطرناک است. اسطوره جای تفکر را می‌گیرد و شما کم‌کم عادت می‌کنید که آن‌طور باشید. اسطوره به جای شما می‌اندیشد.

اسماعیل‌پور: ولی زیبایی‌های اسطوره این جا چه می‌شود؟ شخصیت‌های اسطوره‌ای مثل اولیس، سیاوش یا کیخسرو چه می‌شود؟

ستاری: عرض می‌کنم، به آن‌ها هم می‌رسم. از قضا یکی از علل شیفتگی به اسطوره این است که انسان راه اندیشه‌اش را سد کند، و همین دلیل جذابیت و زیبایی اسطوره است. اسطوره به قدری زیباست که شما کم‌کم خود را در آن رها می‌کنید و او کم‌کم شما را می‌رباید.

اسماعیل‌پور: یعنی مجذوب و مسحور اسطوره می‌شویم.

ستاری: بله، مجذوب می‌شویم. یک مثال برای شما عرض می‌کنم که برای من خیلی جالب است. یک روز تلویزیون را تماشا می‌کردم، دیدم یک نفر رفته یک جایی، بازاری که میوه‌فروشی بوده، و این گزارشگر داشت از او می‌پرسید چرا میوه‌هایت این قدر گران است؟ آن آدم ایستاد مقابل توده‌ای از سیب و گفت «سیب گران است؟ نمی‌دانی از چه اسطوره‌ای پرسیدی!» اصلاً او نمی‌دانست اسطوره چی هست، ولی این ماجرا این قدر رازآمیز بود که فکر می‌کرد پشت گرانی سیب، اسطوره‌ی سیب نهفته است. می‌بینید، این نشانه‌ی همان شیفتگی به خود اسطوره است. بنابراین، هر چند ممکن است فضولی باشد، برای من خود اسطوره به عنوان امری که باید به آن رسید، جای خود را دارد. کارهایی که افرادی که می‌فرمایند کرده‌اند، بی‌نظیر است و باید آموخت. اما می‌خواهم اسطوره جای تفکر را نگیرد. پس، سعی‌ام بر این است که اسطوره شکافته شود. البته اندیشه‌ی اسطوره‌ای، نه خود روایتش.

اسماعیل‌پور: نه داستان‌ش، بلکه تفکری که پشتش هست.

ستاری: آن چیزی که ما بیشتر می‌شناسیم، روایتش است. کمتر به اندیشه‌ای که پشت

این روایت است، پرداخته‌ایم. بنابراین، آن چیزی که من دلم می‌خواهد این است که اسطوره جای تفکر را نگیرد. یعنی در واقع اسطوره اندیشه شود. در ادبیات و تئاتر و فرهنگ و هنر و این‌ها، مهم است که ما عین اسطوره را بیاوریم. روایت مکرر است و کلیشه‌ای می‌شود. آن‌چه من می‌خواهم این است که اسطوره جای فکر را نگیرد. در این باره برای شما مثالی می‌زنم:

آقای ماشاالله آجودانی که در لندن تشریف دارند، یک روز برای من کتابی فرستاد و از من خواست آن‌چه را که درباره‌ی کتاب می‌اندیشم، برای او بنویسم. کتاب خیلی خوبی بود در مورد بوف کور هدایت؛ البته در این جا چاپ نشده، و فکر نمی‌کنم چاپ شود.

اسماعیل پور: یعنی به فارسی است؟

ستاری: بله، فکر هم نمی‌کنم امکان چاپش فراهم باشد. من کتاب را خواندم و خیلی هم خوب بود. برایش نوشتم «دوست عزیز، هدایت تاریخ ما را اسطوره‌گون می‌کند، به این معنا که هر آن‌چه مربوط به قبل از اسلام است خوب است و آن‌چه مربوط به بعد از آن است، بد. این اسطوره است، این تفکر درش نیست، این نقد درش نیست. این تفکیک مطلق بد و خوب همان قایل بودن به خیر و شر در اساطیر ماست. آن اسطوره است؛ همه‌چیز خوب آن طرف، همه‌چیز بد این طرف. پس، شما آقای آجودانی عزیز بدان که حتماً مدرنیستی مثل هدایت، تحت تأثیر اسطوره بوده است.»

اسماعیل پور: تا حالا به‌اش فکر کردید؟ یعنی هدایت اصلاً اسطوره‌ای فکر می‌کرده است؟

ستاری: بله، تاریخ ایران باستان را اسطوره‌ای می‌دیده. همه‌اش در مورد ایران باستان نوشته.

اسماعیل پور: و اسطوره‌ی نور و ظلمت.

ستاری: بله، آن‌چه گرفته شده، اسطوره‌ی نور و ظلمت است. این خیر و شر، این

نیکی و بدی، هنوز بر اندیشه‌ی این مرد سیطره دارد. هدایت انسانی مدرن است، تازه این است، تا چه رسد به کسی که اصلاً دنبال مدرنیسم نیست. آن آقا هم با انصاف نوشت «بله، من...»

اسماعیل پور: نویسنده‌ی آن کتاب که درباره‌ی بوف کور نوشته، کی بود؟

ستاری: خود ماشاالله آجودانی.

اسماعیل پور: خودش نوشته کتاب را؟

ستاری: بله.

اسماعیل پور: فکر کردم فرستاده.

ستاری: نه، خودش نوشته. کتاب بسیار خوبی هم هست. ولی شاید متوجه این نکته نشده که هدایت در این اثر دقیقاً می‌خواهد چه بگوید. من گفتم «برادر! این دوزمانِ روایت که هدایت می‌آورد و او آن زمان را قیچی می‌کند، یعنی در واقع پیوند زمان را نمی‌بیند. این همان داستان اهورا در یک طرف، و اهریمن در طرف دیگر است. این اسطوره است قبول، ولی در تاریخ نیست. در زندگی ما دیگر این طور نیست. به شما عرض می‌کنم که این نکات باید شکافته شود. باید مردمی که اسیر اسطوره‌اند و نوعی قیدوبند اسطوره‌ای از هر لحاظ، بر ذهن و دست و پای‌شان گره بسته، این قید را بگسلند. اما آن‌ها نتوانستند. چرا؟ برای این که خود اسطوره آن قدر زیبا و جذاب است که مردم را به خود کشید. بنابراین، به این نکته کمتر توجه کرده‌اند. چنان که خیلی جاها من می‌شنوم که می‌گویند "ما می‌خواستیم اسطوره را بشکافیم، نه این که شیفته‌ی آن بشویم." چون واقعاً این قدر کشش دارد که آدم را مسحور کرده است.»

اسماعیل پور: بیخشید حتی خود مذهبی‌ها هم شیفته‌ی اسطوره‌اند. یعنی انگار یک جور مذهب شده است.

ستاری: احسنت!

اولاد: مثلاً همان امر شهادت و انتظار که فرمودید.

ستاری: همان طور که عرض کردم دو اسطوره‌ی بزرگ، امروز بر فرهنگ ما سیطره دارد و زنده است، یکی انتظار و دیگری شهادت. سال‌ها پیش حتا اسم اسطوره بردن هم گناه بود. اگر اسم می‌بردید، به شما تهمت ضدانقلاب و باستان‌دوست و از این حرف‌ها می‌زدند. اما حالا شما هر روزنامه‌ای را باز کنید، یک صحبت اسطوره‌ای درش هست، چون اسطوره‌باوران آن را باور دارند و آن را به عنوان واقعیت می‌بینند. فرق اسطوره‌پژوه و اسطوره‌باور در همین است. این یکی چون باور دارد، برایش واقعیت است و می‌گوید حرفی که شما می‌زنید ما قبول نمی‌کنیم، راست هم می‌گوید.

روزی ایرج افشار به من گفت «آقا فلان مجله را نگاه کن.» مجله‌ی پژوهشی بود دیگر. چه قدر گشتیم تا این مجله را پیدا کنیم. بالاخره پیدا شد. در این مجله نقدی بود درباره‌ی کتاب قصه‌ی اصحاب کهف. کسی که این مطلب را نوشته بود، گفته بود که این آدم اصلاً از ما نیست، ولی بگذارید کارش را بکند.

اسماعیل پور: همین کتاب قصه‌ی اصحاب کهف را که شما نوشته بودید؟ چاپ نشر مرکز؟

ستاری: بله، مال آن روزگار است. چند سال قبل گفته بود که این از ما نیست، ولی بگذار کارش را بکند. یعنی به این جا رسید. روزگاری می‌گفتند غلط می‌کنید وارد این مقوله می‌شوید، حالا می‌گویند اشکال ندارد. من اسطوره‌باور نیستم، من اسطوره‌پژوه‌ام — اگر بشود چنین نامی بر من گذاشت، حرف گنده‌ای هم هست — و اسطوره‌ها را باور نمی‌کنم. می‌خواهم ببینم ماهیت اسطوره چیست که مردم را جذب کرده. آیا پیام ماندگاری دارد؟ یا اصلاً باید آن را کنار گذاشت و ولش کرد؟ اصلاً چیزی در آن هست که ماندگار باشد؟ روزی دو نفر از اصفهان به من تلفن کردند و گفتند آقا ما می‌خواهیم شما را ببینیم. این ماجرا مربوط به ده پانزده سال پیش است. اولش چندان اعتنایی به حرف‌هایشان نکردم ولی دیدم نه، آن‌ها ول کن نیستند. بالاخره گفتم بیایید. دو نفر بودند. آمدند، ظاهراً در همان شهرشان انجمنی

داشتند که برای کندوکاو و تحلیل و تفسیر دین دور هم جمع می شدند. واقعاً در مورد بنده گمان نادرستی کرده بودند، چون فکر می کردند که من با این کارهایی که می کنم و این حرف هایی که می زنم در مورد اصحاب کهف و یونس و ماهی و این حرف ها، می خواهم پا توی کفش آقایان بکنم، درحالی که من حرفم این نبود و قصد و غرضم مذهبی و سیاسی نبود. می خواهم این را عرض بکنم که یکی از آن دو نفر گفت «آقا، من یک نامه ای برای شما آورده ام از فلان روحانی در اصفهان.» نامه را به من داد. هنوز این نامه را دارم. آن روحانی به من گفته بود این حرف هایی که شما می زنید، حرف های چرندی است. این که شما می نویسید ماجرای ماهی و ماجرای یونس را رمزی ببینید غلط است، بلکه ما آن ها را باور داریم. او راست می گفت. برای این که حرف او به عنوان یک اسطوره باور قبول است، هر چند این را قبول ندارد که ممکن است یک نفر پژوهش بکند. به آن آقایان گفتم به او بگویید، من می فهمم شما چه می گوئید، ولی شما هم قبول بکنید که یک نفر از دیدی دیگر، بدون اهانت به دین، می تواند اظهار نظر بکند. برای این که در کتاب قصه ی اصحاب کهف، این حرف ها اهانت به دین و معتقدات نیست، بلکه مقوله ی دیگری است که حتماً ممکن است مسئله را روشن تر کند و به آن نوری بتاباند. در دستران ندهم، غرض من این بود که اسطوره ای که هنوز است هنوز زنده است و فقط مختص به روزگاری خاص نیست. این به تنهایی امتیازی محسوب نمی شود.

اسماعیل پور: این که زنده است امتیاز است؟

ستاری: نه، خود آن اسطوره را به عنوان امتیاز نبینیم. مثلاً چون از آن یک روزگاری است.

اسماعیل پور: مثلاً این که اساطیر ایران و یونان خیلی مفصل و ریشه دارند امتیاز تلقی نکنیم؟

ستاری: خود این امر را باید چنین تعریف کرد که چرا این طور است؟ نباید از همان

اول ارزش بگذاریم و این را ملاک ارزش گذاری یک فرهنگ ببینیم. این به هر حال ایدئولوژی است، از مقوله‌ی علم نقد نیست. یکی این؛ یکی باید ببینیم اندیشه‌ی اساطیری چه می‌خواهد بگوید. تنها اگر آن را دریابیم، راه به جایی می‌بریم، وگرنه فکر کنید تا آخر عمر ماجرای رستم و اسفندیار را نقل کنیم، ده بار آن را شعر و نثر کنیم و به صورت تناثر به نمایش در آوریم، بدون این که بفهمیم چه می‌خواهد بگوید و ماجرا چیست. بنابراین، این را می‌خواهم بگویم این شیفتگی آن قدر قوی است که جلو اندیشه‌ی اساطیری را می‌گیرد.

اسماعیل پور: حالا چه باید کرد؟

ستاری: هیچ راه دیگری نداریم. باید پوست کلفتی کرد تا کارش را بکند، بالاخره یک روزی نتیجه می‌گیرد.

اسماعیل پور: یعنی اندیشه‌ی اساطیری را باید تحمل کرد؟ حالا آن‌هایی که زنده می‌مانند به نظر شما تأثیرشان را تا امروز گذاشته‌اند دیگر؟

ستاری: بله، بله.

اسماعیل پور: این‌ها را چه طور باید تحلیل کرد؟ یعنی نسبت به آن اساطیری که تا به حال زنده نمانده‌اند. تعدادی از اساطیر کهن دیگر فسیل شده‌اند، یعنی خیلی قدیمی شده و مانده‌اند. تعدادی هم زنده مانده‌اند. چه عواملی باعث شده که گروهی از اسطوره‌ها تا امروز زنده بمانند، چه در ایران چه در هند. من به هند هم که رفتم دیدم خیلی از آیین‌ها و تندیس‌های معابدشان هنوز زنده است، یعنی به روز هستند. تمام آن آیین‌ها، اسطوره‌ها و سنت‌ها همه زنده‌اند، در لباس مردم، در حرف زدن‌شان و حتا در تصاویرشان زنده‌اند. چه طور باید این‌ها را تحلیل کرد؟ چه طور این‌ها زنده ماندند و بقیه نماندند؟

ستاری: آن ماجرای که مربوط به هند می‌شود، باید گفت که مردم هند اسطوره‌باورند.

کاری به آن ندارم. چون در واقع، گرایش قومی است به باورهای خودشان. ایمان دارند و همین است.

اسماعیل پور: برای این که او اسطوره باور است و به اسطوره ایمان دارد.

ستاری: این فرق می‌کند. آن چه بنده عرض می‌کنم این است که واقعاً بینیم کدام یک از این اساطیر هنوز کارکرد دارند. پس، به عقیده‌ی بنده، اسطوره را باید تاریخ‌مند کرد. یعنی واقعاً باید دید که آیا اسطوره‌ی ضحاک، تاریخ‌مند می‌شود یا خیر؟ اگر بشود، که به عقیده‌ی من می‌شود، این ماندگار است و تا قیام قیامت برای ما ضحاک ماندگار است.

اسماعیل پور: این جا مرز اسطوره و تاریخ چه می‌شود؟ یعنی این جا ضحاک یک شخص اسطوره‌ای است، ولی ممکن است ریشه‌های بسیار کهنی در تاریخ هم داشته باشد. مرز بین اسطوره و تاریخ چیست؟

ستاری: مرز اسطوره و تاریخ خیلی روشن و واضح است. برخلاف برخی صحبت‌هایی که من خوانده‌ام یا گفته‌اند، این دو اصلاً از یک مقوله نیستند. تاریخ، علم انسان‌شناسی، انسانی و مدرن است. تاریخ کیانیان نداریم، بلکه سراسر اسطوره است. اسطوره الگوی فکری است. تاریخ الگوی فکری نیست. اسطوره به جای شما می‌اندیشد، یعنی شما را آن قدر مسحور خودش می‌کند که تفکر را از شما سلب می‌کند. اسطوره باور بر این باور است که انسان این طور آفریده شد، دریا این طور پدید آمد. بنابراین الگوهای اسطوره‌ای، اسطوره‌هایی‌اند که امروز روز می‌توانیم بگویم ایدئولوژیک‌اند، چون به عقیده‌ی بنده اسطوره در جهان امروز همان ایدئولوژی‌ها هستند. اسطوره‌های قدیم پوست انداختند و به ایدئولوژی تبدیل شدند. یعنی چه گفتند؟ گفتند بشر روح پیشرفته است. این اسطوره است. اسطوره‌ی پیشرفت هیچ جا ثابت نشده که همه‌ی آدم‌های دنیا از وقتی متولد می‌شوند تا آخر، همین طور پیشرفت می‌کنند. در خیلی از این جوامع ما دیدیم که نه تنها عقب‌گرد رخ

می‌دهد، اصلاً ساقط می‌شوند. تکنولوژی می‌شود اسطوره، این خاصیتی است که اسطوره دارد. تکنولوژی، برای این که به زندگی و حیات شما بهبود ببخشد، مثل همان اختراعی است که زنوس دارد. او هر کاری می‌کند، تکنولوژی هم همان کار را می‌کند. بنابراین، برای پاسخ به سؤال جناب عالی، باید ببینیم آیا اسطوره را می‌شود تاریخ‌مند کرد؟ اگر بشود کرد ماندگار است، همان‌طور که اسطوره‌ی اُدیپ ماندگار است. چرا اُدیپ ماندگار شد؟ معلوم است که نویسنده‌ی آن آدم کوچکی نیست. او دید که اُدیپ را می‌تواند به جامعه‌ی فرانسه‌ی تحت اشغال نازی‌ها تبدیل کند. آنتیگون را تبدیل کرد به دختری، به ملت فرانسه‌ای که تحت اشغال نازی‌های اشغالگر است. پس اسطوره پوست انداخت. این ماندگار است.

اما آن اسطوره‌ای که می‌گوید انسان اول شش انگشتی آفریده شد و بعد کم‌کم پنج انگشتی شد، به درد نمی‌خورد و باید دورش انداخت. این ماندگار نیست. رازورمز ماندگاری اسطوره این است که بتواند خودش را با اوضاع هر روزگاری وفق دهد، همچنان که اسطوره‌ی الکترآ، اوریدیس و در فرهنگ ما ضحاک خود را با اوضاع زمانه وفق داده‌اند.

اسماعیل پور: این‌ها بیشتر جنبه‌های روان‌کاوی اسطوره است، مثلاً همان اُدیپ که مثال زدید.

ستاری: نه، روان‌کاوی نیست. روان‌کاوی جزئی از تفسیر اسطوره است. یک بخش است فقط.

اسماعیل پور: اُدیپ که در روان‌کاوی فروید نقش مهمی دارد، همان عقده‌ی اُدیپ مطرح است.

ستاری: اُدیپ را عرض نکردم، آنتیگون را که روان‌کاوی نکرده هنوز. آنتیگون را خیلی‌ها روان‌کاوی کردند یا اسطوره‌های یونان را، ولی نویسنده گفته که این آنتیگون می‌تواند به نماد ملت فرانسه تبدیل شود. این در واقع جابه‌جایی اسطوره است، از قالب

اسطوره‌گونش به تاریخ امروز. بنابراین، این که می‌فرمایید فرق میان تاریخ و اسطوره، البته اسطوره مقدم بر تاریخ است و البته ممکن است تاریخ اسطوره‌گون ریشه‌هایی هم در اسطوره داشته باشد. این دو مقوله کاملاً جداست و ما اگر بخواهیم اسطوره را زنده نگه داریم و ارزشمند بدانیم، باید ببینیم که پیام تاریخی دارد؟ اگر بتوانیم این امر را اثبات کنیم در مورد اسطوره، این اسطوره ماندگار است.

اسماعیل پور: ثابت که نمی‌توانیم بکنیم. مثلاً در اساطیر ایران، جمشید یک شخصیت کاملاً اسطوره‌ای است، تاریخی نیست.

ستاری: نه، همه را نمی‌توان تاریخی کرد، چنین کاری را نمی‌توانیم انجام دهیم. اما من می‌گویم که اسطوره‌ی ضحاک می‌تواند تاریخی بشود.

اسماعیل پور: چون در یک زمانی بالاخره حمله‌ای شد به ایران و...

ستاری: آن را بگذار کنار، آن تاریخ است، اسطوره نیست. همه‌جای دنیا ضحاک هست. این مهم است برای من.

اسماعیل پور: پس الگو برای شما مهم است؟

ستاری: اسطوره—قربانت بروم—گفتم از پیش قالب اندیشه است. مگر عرض نکردم به شما، اسطوره به جای شما می‌اندیشد؟! همه‌جای دنیای امروزی یک ضحاک هست. این ماندگار می‌کند آن اسطوره را و هم عرض کردم که غیر ممکن است...

اسماعیل پور: آن وقت چه شخصیت‌هایی؟ یعنی ما باید چه تحلیلی بکنیم؟ یعنی گروهی از شخصیت‌ها می‌مانند، حالا مثل همین ضحاک همیشه هست، به هر حال یک ظالمی همیشه هست.

ستاری: اصلاً عجیب است، من که می‌گویم، یعنی هیچ جای دنیا ضحاک نیست؟

اسماعیل پور: چرا هست. من می گویم که چه عواملی باعث می شود که تیپ هایی مثل ضحاک و میترا و دیگران زنده می مانند، تأثیرگذار می مانند و بقیه نه.

ستاری: عوامل زیادی هست، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی. هر چه هست آن مربوط به بحث ما نمی شود، بلکه ما می خواهیم ببینیم هر چیزی که باعث شده باشد و هر علتی داشته باشد، اسطوره ای الکترا ژیرودو را امروزی می کند.

اسماعیل پور: الکترا؟ همان شخصیت اسطوره ای یونان؟

ستاری: بله، امروزی می کند، آن نمایش نامه نویس معروف، ژیرودو. یا نمایش نامه ی مگس ها را ژان پل سارتر تبدیل می کند به یک نمایش نامه ی مدرن. اوریدیس را ژان کوکتو زنده می کند. ژنه کلر می آید فاوست را امروزی می کند در آن فیلم بسیار زیبایش به نام زیبایی شیطان. این ها نشان می دهد که هم در فاوست، هم در اولیس، هم در مگس ها و هم در آنتیگون جوهری هست که می تواند امروزی بشود. و آن کسانی این کار را می کنند که بهتر از بنده که سهل است، از صدتا بهتر از بنده می دانند که اسطوره چیست؛ کسانی مثل ژان پل سارتر، ژان ژیرودو، جورج اورول و دیگران.

اسماعیل پور: مثلاً مزرعه ی حیوانات؟

ستاری: نه. نمی دانم چی هست آن؟

اسماعیل پور: جورج اورول دواثر مشهور دارد به نام ۱۹۸۴ و مزرعه ی حیوانات.

ستاری: می خواهم عرض کنم که هر اسطوره ای هم که ماندگار نیست و به مرور از بین می رود، برای این که اسطوره همیشه یکی از چیزها را کنار می گذارد. ببینید شخصی به نام اشنایدر در مورد آنتیگون ها کتابی نوشته. اسم کتابش هم هست آنتیگون ها. این آقا که یکی از بزرگ ترین منتقدان ادبیات انگلیس است، در این کتاب بسیار زیبایش — که ای کاش ترجمه می شد به زبان فارسی — می گوید از روزگاری که سوفوکل

آنتیگونه را نوشته، دوستان آنتیگون در دنیا نوشته‌اند. چرا نوشتند؟ لابد این دوستان نفر دیوانه که نبودند. گفتند چیزی بنویسند که با اوضاع زمانه‌ی خودشان بخواند. این نشان می‌دهد که واقعاً ممکن است تعبیری که یک کسی می‌کند، به‌روز باشد. برمی‌گردیم به مسئله‌ی دوم‌تان. عرض کنم نکته در این است که ما نقد بی‌کم‌وکاست نداریم و اصولاً هیچ کجا اسطوره را به آدم نشان نمی‌دهند. اسطوره باید تعبیر بشود، امروزین بشود، به زبان امروزی حرف بزند. اگر این نبود، اگر تأثیر آنتیگونی نبود که بعداً عرض می‌کنم، هگل این حرف را می‌زد؟ می‌دانید یکی از حرف‌های بی‌نظیر هگل چیست؟ می‌گوید با خواندن آنتیگون فهمیدم تاریخ اروپا، تاریخ فرهنگ یعنی چه. و این را هگل می‌گوید، نه مشدعلی بیک. و چگونه آن را مطرح می‌کند؟ می‌گوید آن‌جا تقابل هست میان کرنون و آنتیگون. آنتیگون می‌گوید من پیرو قانونِ نانوشته‌ام. پیرو قلب خودم هستم. کرنون که دایی‌اش است، می‌گوید اگر من قانون را رعایت نکنم، شهر دچار آشوب می‌شود. هر دو راست می‌گویند. هگل می‌گوید هر دو راست می‌گویند. اگر کرنون این کار را نکند، شهر آشوب می‌شود. او حافظ نظم است. اما این یکی هم راست می‌گوید، همه‌ی قانون‌ها که نوشته شده نیست، بعضی قانون‌ها هم هست که از قلب‌تان گواهی می‌دهد. می‌گوید بزرگی سوفوکل در این است که شما را مخیر می‌کند به انتخاب. حرف کوچکی نیست. حرف این است که اگر هگل به این بزرگی چنین چیزی می‌گوید که شنایدر آن را در کتاب زیبایش نقل می‌کند، پس، این اسطوره ماندگار است و به این سادگی از بین نمی‌رود. برای این که همیشه قانونی هست که از قلب‌تان است و قانونی هست که مقررات نظامی و اقتصادی و این حرف‌هاست. اگر دوستان آنتیگون نوشته‌اند از آن روزگار به این طرف، لابد مردم زمانه فکر کرده‌اند در هر زمانه می‌توان آن را یک‌طور تعبیر کرد. این راز ماندگاری اسطوره تعبیرپذیری‌اش است.